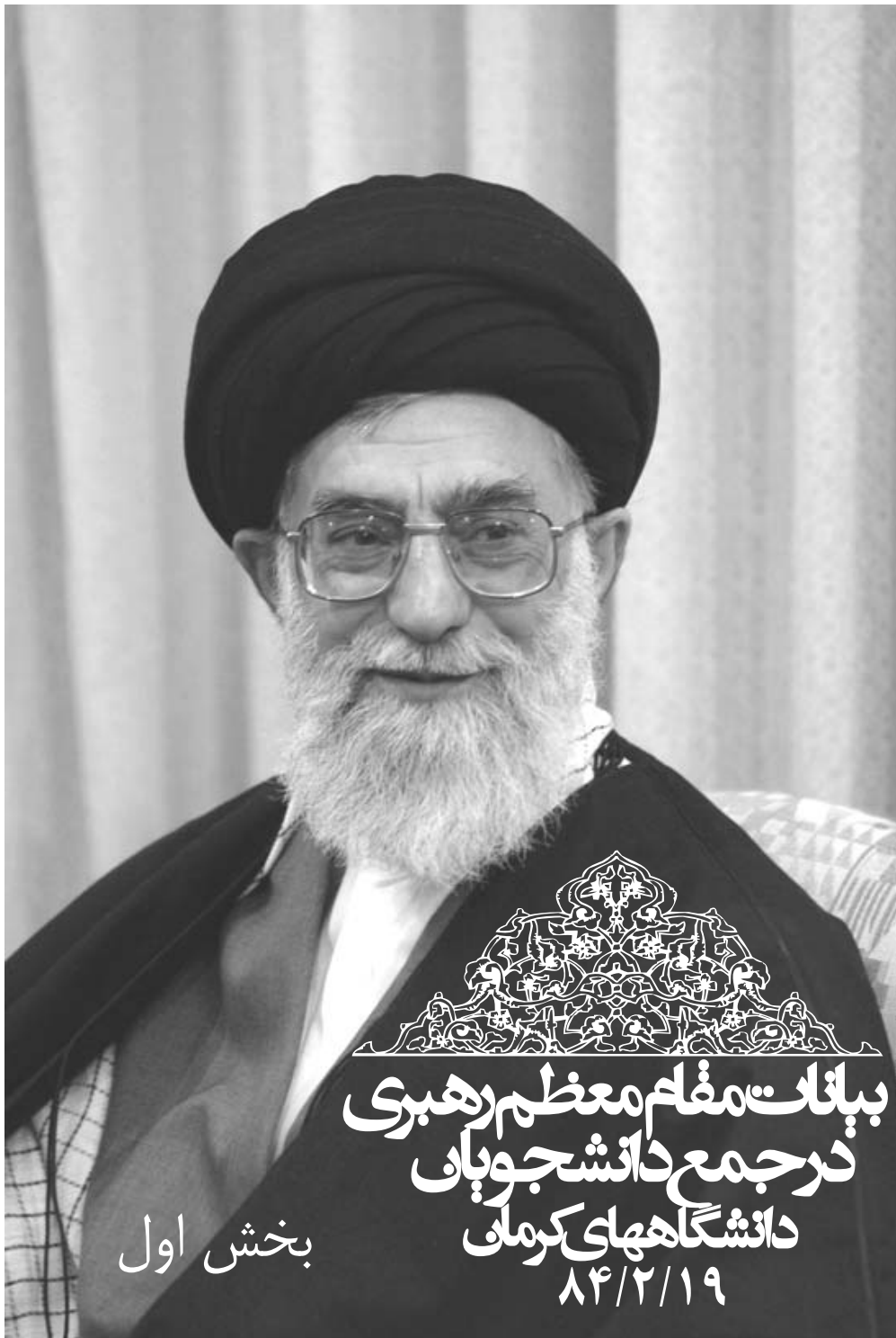


بودند که درباره‌ی همین موضوعات تدوین شده بود و از دانشجویان دانشگاه تهران، صنعتی شریف، شهید باهنر کرمان و دیگر دانشگاه‌های کشور استفاده کرده بودند. جوان‌های ما دارند می‌جویند. صنعت ما، معدن ما و کشاورزی ما می‌تواند به همین استعدادهای داخلی متکی باشد. استعداد طبیعی هم که الی‌ماشاء... داریم؛ جیرفت یک نمونه‌ی آن است. همه‌ی کرمان از لحاظ منابع زیرزمینی یک مرکز فوق‌العاده و استثنایی در کشور ما و در بعضی از جهات در خاورمیانه است.



بیانات مقام معظم رهبری
در جمع دانشجویان
دانشگاه‌های کرمان
۸۴/۲/۱۹

بخش اول

بسم...الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جلسه‌ی بسیار پُرنشاط و پُر جاذبه‌ای است. جلسات جوانان - بخصوص جوانان اهل علم و دانش - همیشه همین‌طور است. از بیاناتی هم که دوستان در این‌جا فرمودند، بدون تعارف من حقیقتاً محظوظ شدم. برای من بسیار جالب بود که در گفتار دوستان - چه استادان محترم و چه دانشجویان - کلام پُر مغز و پُر معنا شنیده می‌شد. آنچه گفتند، اندیشیده بود و یقیناً نشان‌دهنده‌ی سطح راقی فکر در مجموعه‌ی دانشگاهی کرمان بود. نکاتی را از بیانات دوستان یادداشت کردم؛ امیدوارم این توفیق را پیدا کنم که از آنها بهره ببرم و بر اساس آنها برنامه‌ریزی‌هایی صورت بگیرد.

اما آنچه من در این جلسه عرض می‌کنم، مایلم تکرار حرف‌هایی که در این چند روز طولانی در شهرهای مختلف کرمان زدم، نباشد. امروز گمانم نهمین روزی است که من در استان شما هستم و طولانی‌ترین سفری است که تا امروز به استان‌ها داشته‌ام. حرف‌های زیادی گفته و شنیده شد. بنده چه از نخبگان و چه از آحاد مردم مطالبی شنیدم، اما دانشجو و دانشگاهی قشر برگزیده‌ی جامعه‌اند؛ این تعارف نیست. شماها امید آینده‌ی کشورید. در واقع پاره‌ی دل ملت و دلبستگی بلند مدت ملت شما هستید. نگاهی که به مسائل کشور می‌کنید، باید نگاه کلان باشد. من در این زمینه مطالبی عرض می‌کنم.

البته این دانشجوی عزیز - نماینده‌ی تشکل‌های دانشجویی - نکته‌ی بسیار درستی را ذکر کردند و آن این است که نسبت میان نگاه به فعالیت‌های امروز و نگاه به تکالیف آینده در فعالیت‌های دانشجویی و جنبش دانشجویی باید رعایت شود؛ لیکن اگر ما نگاه کلانی به مسائل کشور، به آینده‌ی کشور و چالش‌هایی که فراروی ملت و کشور قرار دارد، نداشته باشیم، نه تنها نمی‌توانیم وظایف آینده را ترسیم کنیم، بلکه در فعالیت‌های فعلی هم احتمال سردرگمی وجود خواهد داشت.

آن قرار گرفته‌اند و می‌دانند در این بخش چه اتفاقی افتاده است؛ یک نمونه‌ی دیگر، بحث سلول‌های بنیادی است که حیرت بینندگان خارجی را برانگیخت. نمونه‌های فراوان دیگری هم وجود دارد.

من دیروز برای بازدید از مجتمع مس سرچشمه به آن‌جا رفته بودم. یک روز همین مس سرچشمه را انگلیسی‌ها و بعد هم آمریکایی‌ها می‌خواستند اداره کنند؛ چند سال هم کار و طراحی کردند، اما راه‌اندازی نشد. بعد وقتی انقلاب پیروز شد، مهندسان ما آمدند و آن را راه‌اندازی کردند؛ محصول به‌دست آوردند و کارهای خوبی انجام دادند؛ بعد هم طرح توسعه را خود مهندسان ما در دهه‌ی سوم - تقریباً از نزدیک سال ۸۰ تا الان - راه‌اندازی کردند و باز هم دارند آن را توسعه می‌دهند. این کار، جزو بهترین و تمیزترین کارهایی است که به‌وسیله‌ی دولت دارد انجام می‌گیرد. آن روز اگر خارجی‌ها سود می‌بردند، استفاده می‌کردند و یا منافع ملی پامال می‌شد، همه‌ی اینها به کنار؛ ملت ایران را تحقیر می‌کردند؛ این تحقیر از همه چیز سنگین‌تر است. ملتی بنشیند و عده‌ای از بیرون بیایند به او بگویند تو نمی‌توانی؛ برو کنار تا ما برایت درست کنیم؛ او را کنار بزنند و اجازه ندهند حتی از تجربه‌ی آنها استفاده کند؛ خودشان بیایند این منبع درونی را استخراج کنند؛ چیزی به او بدهند و لب و خلاصه‌ی سود را هم خودشان ببرند. این کار در نفت می‌شده، در مس می‌شده، در آهن می‌شده، در ساخت و سازهای گوناگون می‌شده، در سدسازی می‌شده، در سیلوسازی می‌شده، در بخش‌های دانشگاهی و علمی می‌شده.

آقای خاتمی رفته بودند از مرکز انرژی اتمی در کاشان بازدید کنند. وقتی آمده بودند، بهت‌زده بودند؛ می‌گفتند این همه جوان متخصص و دانشمند در آن‌جا دارند کار می‌کنند.

دیروز در محوطه‌ی مس سرچشمه نمایشگاه کوچکی فراهم کرده بودند تا بنده محصول کارهای تحقیقاتی عالی اینها را ببینم. گفتم اینها را به کمک چه نهادی تهیه کرده‌اید؟ گفتند به کمک دانشگاه. این دخترخانم عزیز به ارتباط صنعت و دانشگاه اشاره کرد؛ این از شعارهایی است که بنده چند سال است دارم دنبال می‌کنم و بحمد... تا حدود زیادی هم تحقق پیدا کرده است. گفتم کدام دانشگاه؟ روی میز، پایان‌نامه‌های تحصیلی کارشناسی ارشد و به‌نظم دکتری را چیده

کنند و گوهر خویش را جستجو کنند، به جای این که خویش را در خویش پیدا کنند، رفتند سراغ این که خود را در راه طی شده‌ی اروپا پیدا کنند! آنها این اشتباه را کردند. بعد هم رژیم پهلوی به وسیله‌ی خود انگلیسی‌ها روی کار آمد و پس از آن، آمریکایی‌ها جای انگلیسی‌ها را گرفتند. بهترین انتخاب برای آمریکا و انگلیس، رضاخان و محمدرضا بودند؛ چون همان نقشه‌ها، همان فرهنگ، همان وابستگی، همان عقب‌افتادگی و همان سرپوش گذاشتن بر روی استعدادهای درونی که غرب مایل بود، در کشور به دست کسانی اجرا می‌شد که بظاهر ایرانی بودند. امروز خطاست که جوان ما بخواهد آن راه را طی کند. آن راه، راه خطایی است. ما علم را از همه کس می‌گیریم؛ حرفی نداریم. اسلام به ما گفته: «اطلبوا العلم ولو بالصدین». صدین یعنی چین. چین آن روز وارث یک تمدن کهن و پیشرفته بود، با آن فاصله؛ و مطلقاً هم بویی از اسلام به مشامشان نرسیده بود؛ در عین حال پیغمبر فرمود علم و دانش و تجربه و - به زبان امروزی ما - فناوری را هرجا بود، بروید طلب کنید؛ یعنی شاگرد عالم بشوید، در مقابل عالم زانوی ادب بنزید و از او یاد بگیرید.

هیچ ننگمان نمی‌کند که علم را از غربی‌ها و اروپایی‌ها یاد بگیریم؛ اما ننگمان می‌کند که همیشه شاگرد بمانیم. ما نمی‌خواهیم مثل استخری باشیم که آبی را در ما سرازیر کند و هر وقت هم خواستند، آب را بکشند یا اجازه ندهند بیاید، یا هرگونه آب آلوده‌ای را در این استخر بریزند. ما می‌خواهیم مثل چشمه‌ی جوشان باشیم؛ می‌خواهیم از خودمان بجوشیم؛ می‌خواهیم استعدادهای خود را به کار بگیریم. من به هرجا نگاه می‌کنم، امکان به کارگیری این استعدادها را می‌بینم. فقط هم پیشرفت در انرژی اتمی است که مردم در جریان

من یک وقت در جمع دانشجویی دیگری گفتم هیچ ننگمان نمی‌کند که علم را از غربی‌ها و اروپایی‌ها یاد بگیریم؛ اما ننگمان می‌کند که همیشه شاگرد بمانیم. شاگردی می‌کنیم تا استعداد خود را پرورش دهیم و از درون بجوشیم. ما نمی‌خواهیم مثل استخری باشیم که آبی را در ما سرازیر کند و هر وقت هم خواستند، آب را بکشند یا اجازه ندهند بیاید، یا هرگونه آب آلوده‌ای را در این استخر بریزند. ما می‌خواهیم مثل چشمه‌ی جوشان باشیم؛ می‌خواهیم از خودمان بجوشیم.

جمهوری اسلامی - یعنی نظام مردمی، نظام مستقل، نظام مبتنی بر ارزش‌های اصیل، نظام مبتنی بر آزادی فکر و عدالت اجتماعی - یک هدیه‌ی الهی به ملت ایران است. خدای متعال این هدیه را مفت و مجانی به ملت ایران نداده است. نسل‌هایی تلاش کردند، نسل قبل از شما مجاهدت سخت و دشواری را متحمل شدند؛ خدای متعال هم وعده کرده است که برای مجاهدت پاداش قائل است. پاداش نه فقط پاداش اخروی است، بلکه در همین نشئه‌ی زندگی هم پاداش داده می‌شود؛ «کلاً نمد هؤلاء و هؤلاء من عطاء ربک»؛ هرکس تلاش کند، به نتیجه‌ی آن تلاش خواهد رسید. ملت ایران تلاش کردند؛ خدای متعال هم این هدیه را به آنها داد؛ یعنی یک نظام مردمی که پایه‌های آن بر ضدیت با فساد و انحراف و کجروی و وابستگی نهاده شده است. این هدیه را باید نگه داشت. این طور نیست که اگر خدا به قومی نعمت داد، آن قوم خاطر جمع باشند که این نعمت برای آنها خواهد ماند. شما در سوره‌ی حمد می‌خوانید: «صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین»؛ یعنی «مغضوب علیهم» و «ضالین» هم جزو «انعمت علیهم» اند. نباید تصور شود که خدا به عده‌ای نعمت می‌دهد و عده‌ای را گمراه می‌کند و مورد غضب قرار می‌دهد؛ نه، «غیر المغضوب علیهم» به حسب ترکیب نحوی عربی، صفت «انعمت علیهم» است. خدا به انسان‌های زیادی نعمت داده است. نعمت دادشده گان دو نوع‌اند؛ یک عده کسانی هستند که با عمل خود، با سوء رفتار خود، با تبلی خود، با انحراف خود و با دل سپردن و تن سپردن به هوس‌های زودگذر منحرف کننده، نعمت را بر باد دادند؛ یک عده هم کسانی هستند که نعمت را با کوشش و تلاش و شکرانه‌ی خود نگه داشتند. کسانی که نعمت را بر باد دادند، «مغضوب علیهم» و «ضالین»‌اند؛ آنهایی که نعمت را نگه داشتند، «غیر المغضوب علیهم» و «الضالین»‌اند.

خدای متعال، هم به انبیا و اولیا و شهدا و صالحین نعمت داده است - «فاولئک مع الذین انعم... علیهم من النبیین و الصّٰدقین و الشّٰهداء و الصّٰلحین» - هم به بنی اسرائیل نعمت داده است؛ «اذکروا نعمتی الّٰتی انعمت علیکم». در سوره‌ی بقره سه مرتبه این تعبیر تکرار شده است. خدا به بنی اسرائیل هم نعمت داد، منتها آنها نعمت را کفران کردند. خدای متعال در سوره‌ی سبأ

می‌فرماید: «ذلک جزیناهم بما کفروا و هل نجازی الّا الکفور». خداوند کفران کنندگان نعمت را تنبیه و مجازات می‌کند. پس باید نعمت را نگه‌داشت. انبیا و شهدا و صالحین و صدیقین کسانی هستند که نعمت خدا را نگه‌داشتند. نعمت خدا را باید نگه‌دارید، پرورش دهید، کامل کنید و نقایصش را برطرف سازید - که این نقایص هم باز از عمل ما ناشی می‌شود - این کار بزرگی است که بر عهده‌ی شما جوانها و بخصوص جوانان دانشجویست، که امیدهای آینده‌اید و در افق آینده، انسان شماها را می‌بیند. مدیران و تصمیم‌گیران و تصمیم‌سازان کشور در آینده شماها هستید؛ هم می‌توانید این کشور را به اوج قله‌ی افتخار و ترقی برسانید - همان‌طور که آرزوی نظام جمهوری اسلامی است - هم می‌توانید خدای نکرده نعمت به دست آمده را از دست بدهید. لذا به افق دوردست نگاه کنید و ببینید چه باید کرد و چالش‌هایی که در مقابل ماست، چیست.

مدیران و تصمیم‌گیران و تصمیم‌سازان کشور در آینده شماها هستید؛ هم می‌توانید این کشور را به اوج قله‌ی افتخار و ترقی برسانید - همان‌طور که آرزوی نظام جمهوری اسلامی است - هم می‌توانید خدای نکرده نعمت به دست آمده را از دست بدهید. لذا به افق دوردست نگاه کنید و ببینید چه باید کرد و چالش‌هایی که در مقابل ماست، چیست.

من چند مسأله از مسائل کلان کشور را با توجه به وقت و حوصله‌ی شما عزیزان بیان می‌کنم. البته همه‌ی اینها مسائل کنونی و مسائل نقد است، اما در سایه‌ی تحلیل این مسائل نقد، می‌شود خط‌ممتد به سوی آینده را پیدا کرد و مشخص نمود که چه کار باید بکنیم و چه کار باید نکنیم.

مسأله‌ی اول، شکل دادن به یک آرمان سیاسی است که بتواند به فعالیت‌ها و تلاش‌های جوان جهت بدهد؛ چون بدون آرمان، نه می‌شود درست زندگی کرد و نه تلاش انسان، منضبط خواهد

هم خانم یا آقا مرتب به ساعت خود نگاه می‌کند تا وقت شغل دومش نگذرد! خانواده به این شکل درآمده؛ این خوشبختی است؟!

روزی که غرب در دوره‌ی رنسانس، علم و سیاست و روش زندگی را از دین جدا کرد، می‌خواستند به جای بهشتی که ادیان به انسانها وعده می‌دهند، در دنیا برایشان بهشت بسازند. این بهشت، امروز به جهنم تبدیل شده؛ خودشان هم این را می‌گویند. یک روز اینها با دین مخالفت کردند. البته دینی که روشنفکری اروپا با آن مخالفت کرد، لایق زندگی بشری نبود؛ دین پُر از خرافات بود؛ همان دینی که گالیله را به اعدام محکوم می‌کند و یکی دیگر را زیر شکنجه می‌کُشد؛ به‌خاطر این که یک کشف علمی کرده! دین مسیحیت تحریف شده، نه مسیحیت واقعی. ایرادی به جدا شدن از آن دین نیست؛ ایراد به جدا کردن معنویت و اخلاق از علم و سیاست و نظام زندگی و روابط فردی و اجتماعی است. علم و عقل را مطلق کردند و گفتند دین کنار برود و علم و عقل بیاید. قرن نوزدهم و بیستم این‌طوری گذشته. حدود چهل پنجاه سال است که در عقل هم دارند خدشه می‌کنند؛ با صدای بلند محکومات عقلی را انکار می‌کنند و به نسی‌گرایی و شکاکیت در همه‌ی اصول - اصول اخلاقی، اصول عقلانی و حتی اصول علمی - کشانده شده‌اند. این تجربه، تجربه‌ای نیست که کسی از آن تقلید کند. خطاست که ما راه طی شده‌ی به منزل نرسیده‌ی غرب را دنبال کنیم.

یک‌روز در آغاز گشایش دروازه‌ی زندگی غربی به روی ایران - که پیشرفت بود، علم بود، ماشین بود و ایرانی‌ها هیچ چیز نداشتند - سیاستمداران و متفکران و نخبگان آن روز ما به جای این که وقتی آن پیشرفت‌ها را دیدند، به فکر جوشش از درون باشند - کاری که امیرکبیر در زمان ناصرالدین شاه کرد و می‌خواست بکند - شصت سال، هفتاد سال بعد از زمان

امیرکبیر، آقایی در دوره‌ی مشروطه پیدا شد که گفت راه نجات کشور ایران این است که جسماً، روحاً، ظاهراً و باطناً فرنگی شود! به جای این که برای جبران عقب‌افتادگی‌ها به درون مراجعه

خطاست که ما راه طی شده‌ی به منزل نرسیده‌ی غرب را دنبال کنیم.

کردیم، حاضر نشدند این کتاب را چاپ کنند؛ چون ناشران عمده، وابسته به دستگاه‌های سرمایه‌داری‌اند؛ بنابراین مجبور شدیم به کانادا برویم. در آن‌جا با زحمت توانستیم یک ناشر پیدا کنیم که این کتاب را چاپ کند. ایشان می‌گفت آن ناشر بعداً با من تماس گرفت و گفت از وقتی من تعهد کرده‌ام این کتاب را چاپ کنم و آنها این را فهمیده‌اند، به من تلفن‌های تهدیدآمیز می‌شود و جان من را تهدید می‌کنند! آزادی واقعی بیان و آزادی انتخاب هم به معنایی که آنها شعارش را می‌دهند، در آن‌جا نیست.

دو سال قبل همه‌ی مطبوعات نوشتند که یک مأمور عالی‌رتبه‌ی امنیتی در آمریکا معلوم شده جاسوس شوروی سابق بوده؛ بعد هم برای روسیه‌ی کنونی جاسوسی می‌کرده. او را گرفتند و با او مصاحبه کردند. بنده این مصاحبه را در یکی از مجلات آمریکایی دیدم؛ یا تایم بود یا نیوزویک. از او پرسیدند تو که مأمور عالی‌رتبه‌ی امنیتی بودی، چرا برای بیگانه‌ها جاسوسی می‌کردی؟ گفت من در آرزوی ساختن یک ویلای کوچک و یک زندگی راحت بودم؛ و این

آرزو از این طریق برای من حاصل نمی‌شد! این، زندگی یک مأمور عالی‌رتبه است که برای این که ویلای کوچکی برای خودش بسازد، ناچار است جاسوسی کند؛ آن هم در موقعیت شغلی حساس و خطیری که دارد! در آن‌جا شب و روز باید کار کنند و خانواده‌ها از دیدار خانوادگیِ مهربانانه و سرشار از عاطفه محروم باشند. در مطبوعات آمریکا نوشته بودند که اغلب خانواده‌های آمریکایی چون نمی‌توانند یکدیگر را در خانه ببینند، ناچارند سر ساعتی با هم در بیرون از خانه قرار بگذارند و مثلاً یک استکان چای بخورند! بعد

روزی که غرب در دوره‌ی رنسانس، علم و سیاست و روش زندگی را از دین جدا کرد، می‌خواستند به جای بهشتی که ادیان به انسانها وعده می‌دهند، در دنیا برایشان بهشت بسازند. این بهشت، امروز به جهنم تبدیل شده؛ خودشان هم این را می‌گویند.

بود. باید آرمان و خط روشن و افق واضحی در مقابل وجود داشته باشد که به انسان جهت بدهد. این آرمان چیست؟

من از این‌جا شروع کنم که جوان در ایران اسلامی کنونی ما - شاید در جاهای دیگر هم همین‌طور باشد؛ من نمی‌توانم از لحاظ علمی اظهارنظری بکنم؛ اما آن چیزی که به تجربه و شناخت از نزدیک به آن رسیده‌ام، در مورد جوان ایرانی کنونی ماست - آرزوهایش خلاصه نمی‌شود در پیدا کردن خانه و همسر و شغل؛ این، همه‌ی آرزوهای یک جوان نیست. البته اینها نیازهای یک جوان است و دوست دارد تأمین شود؛ اما فراتر از این، آرزوهای بزرگتری هم به‌طور طبیعی در جوان ما وجود دارد؛ بخشی مربوط به طبیعت جوانی است - که آرمان‌گرایی

در آن وجود دارد - بخشی مربوط به آرزوهایی است که نظام جمهوری اسلامی برای ملت و آینده‌ی ما ترسیم کرده؛ برخی شاید بر اثر پیشرفت‌هایی است که تاکنون با تجربه به دست آمده؛ برخی هم بر اثر ناکامی‌هایی است که وجود دارد. جوان ما وقتی تبعیض را در جامعه می‌بیند، آرزوی عدالت اجتماعی در دل او شعله می‌کشد. جوان ما وقتی فساد را در بخشی از دستگاه‌های مجموعه‌ی نظام مشاهده می‌کند، میل به مبارزه‌ی با فساد و آرمان‌ریشه‌کنی فساد در درون او شکل می‌گیرد و او را به حرکت وادار

جوان چه می‌خواهد؟ جوان ما مایل است در کشوری که خانه‌ی اوست، فقر و عقب‌افتادگی و بدبختی نباشد؛ امنیت و عزت و افتخار وجود داشته باشد؛ صفا و محبت و روشن‌بینی بر فضای زندگی حاکم باشد؛ میدان کار و تلاش و پیشرفت در برابر او باز باشد؛ احساس پوچی نکند؛ هدف روحی و معنوی و والایی که در دل هر انسانی هست، بتواند آن را اشباع کند. این یک ترسیم کلی از آرمان‌هایی است که قاعدتاً یک جوان ایرانی دارد.

می‌کند. به این دلایل، کمال‌جویی و آرمان‌خواهی در جوانان ایران اسلامی ما وجود دارد.

جوان چه می‌خواهد؟ جوان ما مایل است در کشوری که خانه‌ی اوست، فقر و عقب‌افتادگی و بدبختی نباشد؛ امنیت و عزت و افتخار وجود داشته باشد؛ صفا و محبت و روشن‌بینی بر فضای زندگی حاکم باشد؛ میدان کار و تلاش و پیشرفت در برابر او باز باشد؛ احساس پوچی نکند؛ هدف روحی و معنوی و والایی که در دل هر انسانی هست، بتواند آن را اشباع کند. این یک ترسیم کلی از آرمان‌هایی است که قاعدتاً یک جوان ایرانی دارد.

این چیزهایی که عرض کردم، مجموعاً در اصطلاح قرآنی حیات طیبه است؛ «فلنجینه حیاة طیبه». حیات طیبه یعنی زندگی در رویه‌ی مادی و نیازهای جسمانی و همچنین در لایه‌ی نیازهای معنوی - چه علمی، چه عملی، چه روحی - پاسخگو باشد. بعد ان‌شاء... به این آیه‌ی شریفه بازمی‌گردم.

به واقعیت که نگاه می‌کنیم، با جوانها که برخورد می‌کنیم، گزارش‌ها را که مشاهده می‌کنیم، می‌بینیم با وجودی که آرمان‌گرایی در جوانهای ما موج می‌زند و بدون تردید وجود دارد، اما در عین حال مجموعه‌ی جوان کشور ما - که مجموعه‌ی بزرگی هم هست - همه در برابر احساس آرمان‌گرایی یک‌طور نیستند و یک‌طور فکر نمی‌کنند؛ بعضی دچار غفلتند، دچار روزمرگی‌اند، سرشان گرم مسائل روزمره است و یادشان نمی‌آید که آرمانی هم وجود دارد - از این قبیل جوانها شما

حیات طیبه یعنی زندگی در رویه‌ی مادی و نیازهای جسمانی و همچنین در لایه‌ی نیازهای معنوی - چه علمی، چه عملی، چه روحی - پاسخگو باشد.

دیدهای بنده هم با این که پیرم، این گونه جوانها را سراغ دارم و می‌شناسم و دیده‌ام؛ نه فقط از صفحه‌ی تلویزیون، بلکه در واقعیت هم مشاهده کرده‌ام - یک دسته هم کسانی هستند که دغدغه دارند، اما مایوس و غمگین و افسرده‌اند؛ نگاهشان بدبینانه است؛ می‌گویند نمی‌شود کاری کرد؛ لذا از خیر حیات طیبه می‌گذرند؛ اینها هم با این که دغدغه دارند و غافل نیستند، در نهایت به دام غفلت و روزمرگی می‌افتند. از این قبیل هم شما دیده‌اید، بنده هم دیده‌ام. در

تمدن غربی و فرهنگ حاکم بر تجربه‌ی غربی ایرادی ندارد! اما اینها حتی برای مردم خودشان هم مفید نبودند. امروز در آمریکا و کشورهای غربی علم و ثروت و قدرت نظامی و همه چیز وجود دارد، جز خوشبختی. در آن‌جا خوشبختی نیست؛ خانواده نابود شده است؛ آمار جنایت و قتل و انواع و اقسام فسادها حیران‌کننده است؛ احساس امنیت نیست؛ احساس آرامش نیست؛ لذا اغلب جریان‌های پوچ‌گرایی از اروپا برخاسته‌اند. زمان جوانی ما هیپی‌ها بودند؛ الان هم انواع و اقسامی از اینها هستند که شماها اسمهاشان را شنیده‌اید یا خوانده‌اید یا در تلویزیون فیلمهایشان را دیده‌اید.

در تجربه‌ی غربی، عدالت اجتماعی و حتی دموکراسی واقعی نیست. شما ببینید امروز در کشورهای پیشرفته‌ی غربی - به قول خودشان - اپوزیسیون به معنای واقعی کلمه وجود ندارد؛ اختلاف بر سر این است که به عراق حمله کنیم یا نکنیم؛ حزب کارگر در انگلیس معتقد به حمله است، حزب محافظه‌کار معتقد است که نه، حمله نکنیم. در فرانسه، فلان آقا معتقد است که با اسرائیل این‌طوری برخورد کنیم؛ دیگری معتقد است که نخیر، آن‌طوری برخورد کنیم. در اتریش و جاهای دیگر هم همین‌طور است. دعوا بر سر این نیست که اصول پذیرفته شده‌ی آن کشورها مورد خدشه قرار بگیرد و خدشه‌کننده اجازه داشته باشد در صحنه‌ی انتخابات یا تبلیغات وارد شود یا به او اعتنایی بشود؛ این‌طوری نیست. در دوره‌ی قبل ریاست‌جمهوری آمریکا شخصی که جزو دو حزب معروف آمریکا نبود، آمد وارد صحنه شد؛ ثروت زیادی هم داشت و پول زیادی هم خرج کرد؛ اما مطلقاً نگذاشتند به مراحل مقدماتی و ابتدایی انتخاب هم برسد؛ با شیوه‌های گوناگون و روش‌های خاص، او را از صحنه خارج کردند.

در آن‌جا رسانه‌ها آزاد است؛ اما رسانه‌ها متعلق به چه کسانی است؟ رسانه‌ها متعلق به سرمایه‌داران بزرگ است. در آمریکا، معنای آزادی رسانه‌ها، آزادی سخن گفتن بزرگ سرمایه‌داران است. عمده‌ترین مطبوعات، متعلق به آنهاست. مهمترین چاپخانه‌ها و ناشران کتاب متعلق به سرمایه‌داران است. یکی از مسئولان کنونی درباره‌ی تسخیر لانه‌ی جاسوسی کتابی به زبان انگلیسی نوشته بود. این مسئول محترم خودش به من می‌گفت: به هر ناشری در آمریکا مراجعه

سال پیش بنده آن را ترجمه کردم - ببینید، نشان می‌دهد که در شبه‌قاره‌ی هند چه شده است. بنابراین مسأله‌ی استعمار، یک نمونه از تجربه‌ی غربی است.

یک نمونه‌ی دیگر، فاشیسم است. ممکن است کوره‌های آدم‌سوزی‌ای که یهودی‌ها ادعا می‌کنند، دروغ باشد؛ اما جنایات هیتلر دروغ نیست. فاشیسم یک نمونه از تجربه‌ی غربی است. کمونیسم و اردوگاه‌های کار اجباری و به سبیری فرستادن و بقیه‌ی چیزها از همین قبیل است. لیبرالیسم را هم امروز شما دارید مشاهده می‌کنید؛ زندان ابوغریب و زندان گوانتانامو و زندان‌های دیگر. من در گزارشی خواندم که آمریکایی‌ها ده‌ها زندان شبیه ابوغریب و گوانتانامو

در سرتاسر دنیا دارند؛ اما هیچ‌کس از آنها خبر ندارد و اجازه‌ی افشاء نمی‌دهند. در افغانستان آمریکایی‌ها زندان دارند و خدا می‌داند در بسیاری جاهای دیگر هم دارند. در گزارش‌های موثق این‌ها را خوانده‌ایم، آمریکایی‌ها هم این‌ها را انکار نکرده‌اند. استعمار نوینی که ده‌ها سال بر کشورها حاکم بود، و استعمار فرانوینی که امروز حاکم است، و طرح‌های بلندپروازانه و جاه‌طلبانه و ظالمانه‌ای که نسبت به کشورها دارند، نمونه‌هایی از این جنایت‌هاست.

یک نمونه‌ی دیگر از محصول تجربه‌ی غربی، ساخت بمب‌های اتمی و شیمیایی است. تجربه‌ی غربی، تجربه‌ی ناموفقی بود؛ هم برای بشریت ناموفق بود، هم برای مردم خودشان. تصور نشود که اروپا و آمریکا برای کشورهای دیگر بدبختی آوردند، اما مردم خودشان را خوشبخت کردند؛ این‌طور نیست. البته آنها دنیا را به انسانهای درجه‌ی یک و درجه‌ی دو تقسیم می‌کنند. آنها معتقدند که انسان به قول خودشان سفید - یعنی انسان اروپایی - انسان درجه‌ی یک است و انسانهای دیگر، درجه‌ی دو هستند. اگر به نفع انسان درجه‌ی یک، هرگونه جفایی به انسان درجه‌ی دو شود، از نظر منطق

یک نمونه‌ی دیگر از محصول تجربه‌ی غربی، ساخت بمب‌های اتمی و شیمیایی است.

تجربه‌ی غربی، تجربه‌ی ناموفقی بود؛ هم برای بشریت ناموفق بود، هم برای مردم خودشان.

جلسات جوانها و دانشجویها - که شما می‌دانید بنده از این جلسات دارم و کم هم نیست - انسان گاهی نشانه‌های یأس و بدبینی و نگاه منفی را می‌بیند: آقا! چه فایده‌ای دارد؟ نمی‌شود، فایده‌ای ندارد. البته در بعضی‌ها این احساس سطحی است، در بعضی‌ها هم این احساس عمیق است و تغییر دادن آن مشکل است.

یک دسته کسانی هستند که توسعه و رشد و پیشرفت علم و میدان رقابت و آزاداندیشی و امثال اینها را می‌خواهند، اما راه آن را در تقلید مطلق از الگوهای غرب جستجو می‌کنند؛ فکر می‌کنند «ره چنان رو که رهروان رفتند». رهروان چه کسانی هستند؟ فعلاً اقلیتی در دنیای امروز، که عبارتند از کشورهای غربی؛ شامل اروپا و کشور ایالات متحده‌ی آمریکا و بعضی از کشورهای پیشرفته‌ی دیگر. من بعد برمی‌گردم و به این بخش بیشتر می‌پردازم.

یک عده هم کسانی هستند که خویش را در خویش می‌جویند. به قول آن شاعر:

گوهر خود را هویدا کن کمال این است و بس
خویش را در خویش پیدا کن کمال این است و بس

اینها فکر می‌کنند که در مجموعه‌ی اندیشه و معرفت و دستورالعمل موجود در اختیار ملت ایران و یک جوان آگاه و بیدار ایرانی به‌قدر کفایت برای رسیدن به آن الگو به شکل کامل راه وجود دارد. اینها هم کم نیستند. بنده با این مجموعه‌ها هم بسیار برخورد داشته‌ام و آشنا شده‌ام. انواع و اقسام نگاه‌ها به مقوله‌ی آرمان خواهی وجود دارد که عرض کردم.

از آن دو دسته‌ی اول می‌گذرم. دسته‌ی سوم - که راه علاج را تقلید مطلق از غرب می‌دانند - فکرشان درخور مذاقه است. شما جوانها در این

محصول تجربه‌ی غرب در نظام‌های اجتماعی، یکی فاشیسم است - حکومت نازی -، یکی کمونیسم است - حکومت بلوک شرق سابق -، یکی هم لیبرالیسم است - حاکمیت مطلق العنان امروز دنیا، که مظهرش آمریکاست و نور چشمی و عزیز کرده‌اش هم اسرائیل است -.

زمینه باید حقیقتاً فکر و کار کنید. من به شما در یک جمله عرض کنم که تجربه‌ی غرب، تجربه‌ی ناموفقی است. محصول تجربه‌ی غرب در نظام‌های اجتماعی، یکی فاشیسم است - حکومت نازی -، یکی کمونیسم است - حکومت بلوک شرق سابق -، یکی هم لیبرالیسم است - حاکمیت مطلق العنان امروز دنیا، که مظهرش آمریکاست و نور چشمی و عزیز کرده‌اش هم اسرائیل است - همه‌ی جنایتهایی که تقریباً در طول صدوپنجاه سال اخیر صورت گرفته - از آغاز روشنفکری غربی در عرصه‌ی عمل - محصول تجربه‌ی غرب است؛ یک قلم آن، دو جنگ جهانی است که میلیون‌ها کشته بر ملتها تحمیل کرد؛ بدون این که خودشان بخواهند. گروه‌های سیاسی در اروپا، در فرانسه و در سایر کشورها چقدر تلاش کردند که از جنگ جهانی اول پیشگیری کنند - با مقالات آتشین، با نطق‌های مهیج، با اجتماعات گوناگون - اما نشد که نشد. نمونه‌ی دیگری را بعد از گذشت تقریباً نود سال از وقوع جنگ جهانی اول، در تهاجم آمریکا به عراق ملاحظه کردید. دیدید که در دنیا چقدر راهپیمایی شد؛ دیدید که ملتهای اروپایی تظاهرات میلیونی راه انداختند؛ این که دیگر در روزنامه‌ها منعکس شد و از تلویزیون‌ها پخش گردید. در همین کشورهای اروپایی تظاهرات میلیونی راه انداختند برای این که از تهاجم آمریکا و انگلیس به عراق جلوگیری کنند؛ اما نشد. تمام تلاش‌های مخلصانه‌ای که در طول این مدت از سوی بعضی از گروه‌ها انجام گرفت - که البته مخلصانه بود، منتها غلط بود؛ چون بر پایه‌ی نادرستی استوار شده بود، که عرض خواهیم کرد - بیهوده شد.

چند سال قبل، از یک نویسنده‌ی قوی فرانسوی رمانی خواندم به نام «خانواده‌ی تیبو». البته آن نویسنده، معروف نیست؛ اما این رمان خیلی قوی است. معمولاً رمان‌های بزرگ و قوی فرانسوی‌ها و روس‌ها و دیگر کشورهایی که رمان‌های بزرگ از آن‌جاها منتشر شده، تصویر هنرمندانه‌ی واقعیت‌های زندگی است. شما کتابهای بالزاک یا ویکتور هوگو یا نویسندگان روسی را ببینید؛ اینها تصویر هنرمندانه‌ای است از واقعیت‌هایی که در متن جامعه جریان دارد. این کتاب هم همین طور است. در آن‌جا، مجموعه‌های چپ و سوسیالیست در فرانسه و آلمان و اتریش و سوئیس چقدر تلاش کردند برای این که بتوانند جلوی جنگ جهانی اول را - که استشمام

می کردند جنگی دارد راه می افتد - بگیرند؛ اما نتوانستند و همه‌ی این تلاش‌ها هدر رفت. تلاش آنها برای ایجاد حاکمیت سوسیالیستی بود. بعد از اندکی، این حاکمیت در روسیه‌ی تزاری به وجود آمد؛ آن هم شد یک تجربه‌ی ناموفق دیگر برای این حرکت غربی. تجربه‌ی شوروی هم تجربه‌ی غربی‌هاست؛ متعلق به شرق نیست. درست است که در بلوک‌بندی می‌گفتند شرق و غرب، اما آن هم متعلق به اروپاست؛ آن هم برآمده‌ی از افکار اروپایی‌ها و از تفکر مارکس و انگلس است؛ یعنی یک تجربه‌ی ناموفق.

یک نمونه‌ی دیگر از ناکامی‌های تجربه‌ی غربی در اداره‌ی بشر و تأمین خوشبختی انسان، مسئله‌ی استعمار است. شما ببینید پدیده‌ی استعمار چه بر سر دنیا آورد. اگر شما به آفریقا مسافرت کنید، یک نمونه‌ی بارز پدیده‌ی استعمار را در آن‌جا می‌بینید. آفریقا قاره‌ای است که هم استعداد انسانی در آن‌جا هست، هم

یک نمونه‌ی دیگر از ناکامی‌های تجربه‌ی غربی در اداره‌ی بشر و تأمین خوشبختی انسان، مسئله‌ی استعمار است.

استعداد عجیب طبیعی. اروپایی‌ها به آن‌جا رفتند و با کشتار و قتل و غارت، از بی‌خبری مردم استفاده کردند و حتی مجسمه‌های خودشان را به عنوان آزادکننده‌ی این کشورها در آن‌جاها نصب کردند؛ یک نمونه‌اش کشور زیمبابوه بود. من وقتی به آن‌جا رفتم، دیدم مجسمه‌ای را در وسط جنگلی - که از تماشاگاه‌های معروف زیمبابوه است - نصب کرده‌اند. گفتم این کیست؟ گفتند مجسمه‌ی سردار انگلیسی است که اول‌بار زیمبابوه را فتح کرد و به انگلیسی‌ها داد! اسم او «رودز» یا «رودز» بود، که کشور زیمبابوه سالهای متمادی به نام او «رودزیا» نامیده می‌شد! شماها یادتان نیست؛ قبل از انقلاب، زمان جوانی ما، اسم کشور زیمبابوه به رودزیا تغییر داده شد. آمدند کشور را گرفتند، روی منابع دست گذاشتند، انسانها را تحقیر کردند، برده گرفتند و ده‌ها بلا بر سر مردم آوردند؛ آخر هم اسم خودشان را روی آن کشور گذاشتند؛ یعنی این کشور متعلق به ماست! هند یک نمونه‌ی دیگر آن است. اگر کتاب «نهضت آزادی هند» را - که حدود سی و پنج